



دموکراسی

به عنوان یک ارزش جهانی

گزیده‌ای از «دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی»
اثر آمارتیا سن



©2009 The Johns Hopkins University Press
and the National Endowment for Democracy.

All rights reserved.

Translated and produced by Arrangement
with The Johns Hopkins University Press.



آموزشکده الکترونیکی
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

گزیده‌ای از دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی
(Democracy as a Universal Value)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

نویسنده: آمارتیا سن (Amartya Sen)

نقاشی روی جلد: Castle on the Reef اثر پل کله

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

© E-Collaborative for Civic Education 2014

e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative for Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که مبشر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثرگرایی و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارج می گذارند، است.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است. تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کشمگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و برساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memaradeghi

Akbar Attari

فهرست مطالب

۷	دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی
۹	تجربه هند
۱۰	دموکراسی و توسعه اقتصادی
۱۳	عملکرد دموکراسی
۱۵	جهان‌شمولی ارزش‌ها
۱۷	مسئله تفاوت‌های فرهنگی
۱۹	این بحث به کجا تعلق دارد؟
۲۰	پانوشته‌ها

دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی^۱

در تابستان ۱۹۹۷ یکی از روزنامه‌های معروف ژاپن از من پرسید «به نظر شما مهم‌ترین رویداد قرن بیستم چه بوده است؟». من این سؤال را به نحو غیرمعمولی چالش‌برانگیز یافتم، برای اینکه در طول صد سال گذشته وقایع بسیار با اهمیتی اتفاق افتاده است. امپراطوری‌های اروپایی به خصوص انگلیس و فرانسه که در قرن نوزدهم قدرت‌های مسلط دنیا بودند، به پایان رسیدند. در این قرن ما شاهد دو جنگ جهانی بودیم. ظهور و سقوط فاشیسم و نازیسم را دیدیم. قرن بیستم شاهد ظهور کمونیسم و سقوط آن (مانند بلوک اتحاد شوروی) و یا تغییر بسیار زیاد آن (مانند چین) بودیم. همچنین دیدیم که تسلط اقتصادی غرب جای خود را به تسلط اقتصادی ژاپن، شرق و جنوب شرقی آسیا داد. اگر چه این منطقه اکنون با مشکلات مالی و اقتصادی روبرو است، ولی این مشکلات باعث تغییر موازنه اقتصاد جهانی که در طی ده‌ها سال گذشته (و در مورد ژاپن تقریباً در تمام قرن گذشته) صورت گرفته، نخواهد شد. رویدادهای مهم در صد سال گذشته کم نبوده است. با همه اینها و در میان تحولات مهمی که در قرن بیستم به وقوع پیوست، من نهایتاً کوچکترین مشکلی برای انتخاب برترین تحول در این دوره نداشتم: ظهور و اعتلای دموکراسی. نمی‌توان رویدادهای مهم دیگری را که در قرن بیستم به وقوع پیوست منکر شد، ولی به

۱. دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی (Democracy as a Universal Value)، آمارتیا سن (Amartya Sen).
آمارتیا سن برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸ و استاد دانشگاه توماس دبیلومونت و نیز استاد اقتصاد و فلسفه دانشگاه هاروارد است.

این مطلب نخستین بار در ژورنال دموکراسی در جولای ۱۹۹۹ منتشر شد و سپس به صورت کامل‌تر در کتابش با عنوان «توسعه به عنوان آزادی» در سال ۱۹۹۹ مجدداً چاپ شد.

نظر من در آینده دور اگر مردم برگردند و به رویدادهای این قرن نگاهی بیندازند، ظهور دموکراسی و انتخاب دموکراسی به عنوان برترین نوع حکومت، مهم ترین پدیده قرن بیستم خواهد بود.

ایده دموکراسی بیش از دوهزار سال پیش در یونان قدیم به وجود آمد. در روزگار قدیم کوشش های پراکنده ای برای دموکراتیزه کردن در بقیه نقاط دنیا از جمله در هندوستان^۱ نیز به عمل آمد، اما حقیقتا این در یونان بود که ایده دموکراسی شکل گرفت و آن را در عمل به اجرا گذاشتند (اگر چه در مقیاسی محدود). البته این سیستم بعدا دچار فروپاشی شد و سیستم های حکومتی اقتدارگرا و متفاوتی جایگزین آن شدند. چنین سیستمی قبلا در هیچ جای دنیا تجربه نشده بود. دموکراسی آن گونه که ما می شناسیم در طی زمانی طولانی به وجود آمد. به وجود آمدن دموکراسی تدریجی و در نهایت پیروزمندانه بود و تحولات تاریخی بسیاری به شکل گیری و اعتلای این نوع سیستم حکومتی کمک کردند. این تحولات از امضای فرمان ماگنا کارتا در انگلیس در سال ۱۲۱۵ گرفته تا انقلاب های فرانسه و آمریکا در قرن هجدهم و گسترش آن در اروپا و آمریکای شمالی در قرن نوزدهم را شامل می شود. ولی در حقیقت این در قرن بیستم بود که ایده دموکراسی به عنوان سیستم حکومتی طبیعی و معقول شناخته شد که هر ملتی چه در اروپا و آمریکا و چه در آسیا و آفریقا حق داشتن آن را دارد.

ایده دموکراسی به عنوان تعهدی جهانی، ایده ای است کاملا نو و جوهره اصلی آن محصول قرن بیستم است. شورشیانی که قدرت شاه را از طریق قرارداد ماگنا کارتا محدود کردند، آن را در چهارچوب نیاز منطقه خود می دیدند و حال آن که مبارزین آمریکایی که برای استقلال می جنگیدند و نیز انقلابیون فرانسوی، از دموکراسی درکی به عنوان یک نیاز همگانی داشتند. ولی تمرکز آنها عملا بر خواسته های منطقه خود بود و در چهارچوب آن هم محدود باقی ماند. به این ترتیب دموکراسی در دو سوی اقیانوس اطلس شمالی و با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی و نیز تاریخ سیاسی آن مناطق، بنیان گذاشته شد. در طول قرن نوزدهم این بحث در بین نظریه پردازان بسیار طبیعی بود که آیا فلان کشور «شایسته» دموکراسی هست یا نه؟

این شیوه تفکر تنها در قرن بیستم عوض شد و آن هم با درک این موضوع بود که اساسا طرح چنین سؤالی غلط است. یک کشور نباید شایسته دموکراسی باشد بلکه این دموکراسی است که آن کشور را شایسته می کند. این نگرش در حقیقت تغییر بسیار مهمی بود و امکان گسترش دموکراسی را برای میلیاردها نفر، با تفاوت های تاریخی و فرهنگی و نیز تفاوت در وضعیت رفاه اجتماعی، میسر ساخت.

قرن بیستم قرنیه بود که سرانجام مردم پذیرفتند که منظور از «امتیاز برای همه» واقعا «برای همه» است و نه فقط برای مردان، بلکه زنان را هم شامل می شود. من در ژانویه امسال فرصت ملاقات با روت دریفوس رئیس جمهور سوئیس، زنی ممتاز و بی نهایت جالب، برایم فراهم شد. این ملاقات به یادم آورد که تا بیست و پنج سال پیش زنان در سوئیس حق رای نداشتند. ما اکنون سرانجام به نقطه ای رسیده ایم که ارزش جامع گرایی و مشارکت دادن همه انسان ها، مانند ارزشی که برای رحم و شفقت قائل هستیم، خدشه بردار نیست.

من وجود چالش هایی را در راه گسترش دموکراسی منکر نمی شوم. این چالش ها از جهات متفاوت و در اشکالی مختلف بروز می کنند، در حقیقت این مسئله بخشی از مطلب من است. من می خواهم این

ادعا را که دموکراسی یک ارزش جهانی است و اعتراضاتی که بر این ادعا وارد می‌شود را به بحث بگذارم. گرچه قبل از آن که به این بحث پردازم لازم است که به روشنی این موضوع را درک کنیم که دموکراسی به صورت یک باور مسلط در دنیای معاصر در آمده است.

در هر دوره‌ای و در شرایط مختلف اجتماعی، باورهای فراگیری وجود دارند که به صورت قانون در آمده و همه به آن احترام می‌گذارند. شبیه پیش‌فرض‌ها در کامپیوتر که مبنای درستی آن است، مگر آن که به نوعی نفی شوند. با آن که دموکراسی هنوز نه در همه جهان به اجرا در آمده و نه در حقیقت مورد پذیرش همگان قرار گرفته است، ولی از نظر افکار عمومی جهان، حکومت به شیوه دموکراسی به مرحله‌ای رسیده که همه آن را شیوه درست حکومت کردن می‌دانند. بنابراین توپ در زمین کسانی است که می‌خواهند دموکراسی را بی‌ارزش نشان داده و توجیهی برای رد کردن آن پیدا کنند.

از زمانی که طرفداران دموکراسی در آسیا و آفریقا در مباحثات خود حالتی دفاعی داشتند تاکنون تغییرات تاریخی زیادی به وجود آمده است. اکنون ما به اندازه کافی دلیل داریم که آنهایی را که تلویحا و یا تصریحا، نیاز به دموکراسی را نفی می‌کنند، به چالش بکشیم. در عین حال باید توجه داشت که افکار عمومی جهان نسبت به قرون گذشته تغییر کرده است. ما اکنون دیگر نباید وارد این بحث شویم که آیا فلان کشور (آفریقای جنوبی، کامبوج، شیلی) شایسته دموکراسی هست یا نه؟ (سؤالی که در بحث‌های سیاسی قرن نوزدهم همواره مطرح می‌شد). اکنون دیگر این مسئله را حل شده می‌دانیم. شناخت دموکراسی به عنوان سیستم مناسب جهانی برای حکومت کردن نهایتاً راه را برای پذیرش دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی باز می‌کند و این انقلابی در شیوه تفکر و نیز از مهم‌ترین دستاوردهای قرن بیستم است. دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی را بر این مبنا می‌خواهیم به بحث بگذاریم.

تجربه هند

کارکرد دموکراسی چگونه بوده است؟ در حالی که به عنوان مثال در کشورهای آمریکا، انگلیس و فرانسه هیچ‌کس نقش دموکراسی را زیر سؤال نمی‌برد، اما این سؤال هنوز در کشورهای فقیرتر مطرح و مورد مناقشه است. این نوشته جای بحث بر سر جزئیات و یا پیشینه تاریخی این سؤال نیست. ضمن آن که به نظر من کارکرد دموکراسی به اندازه کافی مثبت بوده است.

یکی از صحنه‌های اصلی نبرد برای این مناظره هندوستان است. انگلیس‌ها همواره نگرانی خود را از عدم توانایی هندی‌ها برای خودگردانی حکومت ابراز کرده و این را به صورت دلیلی برای استقلال ندادن به هندی‌ها مطرح می‌کردند. هندوستان حقیقتاً در سال استقلال خود (۱۹۴۷) دستخوش اغتشاشات بود، دولتی نیازموده، تقسیم‌بندی غیر قابل هضم، سیستم سیاسی غیر روشن که با خشونت‌های گسترده و بی‌نظمی‌های اجتماعی همراه شده بود. ایمان داشتن به آینده هندوستان به عنوان کشوری متحد و دموکراتیک بسیار دشوار بود. ولی اکنون پس از گذشت نیم قرن، دموکراسی در هندوستان سختی‌ها را به نرمی از سر گذرانده و کارکردی بسیار خوب داشته است. تفاوت‌های سیاسی تا حدود زیادی در قانون اساسی مهار شده و دولت‌ها با توجه به قوانین انتخاباتی پارلمانی به قدرت می‌رسند و یا برکنار می‌شوند. دموکراسی در هندوستان علیرغم وجود ترکیبی از اختلافات بی‌حاصل و ناهنجار، جان بدر برد

و سیستم سیاسی آن به خوبی عمل کرد. در حقیقت کارکرد دموکراسی سبب یکپارچگی هندوستان شد. هندوستان همچنین چالش‌های عظیمی را که علت آن وجود زبان‌ها و مذاهب گوناگون بود پشت سر گذاشت. البته سیاست‌مداران فرقه‌گرا به راحتی می‌توانند از تفاوت‌های مذهبی و فرقه‌ای بهره‌برداری کنند و در حقیقت در چندین مورد هم چنین سوءاستفاده‌هایی شد و سبب آشفتگی و ناآرامی‌های فراوانی گردید. با همه اینها گرچه بی‌نظمی‌ها به خشونت‌های فرقه‌ای دامن می‌زد، ولی چون این خشونت‌ها از طرف همه گروه‌ها محکوم می‌شد، نهایتاً دموکراسی به صورت مانعی برای آن دسته اندک از کسانی درآمد که می‌خواستند از فرقه‌گرایی بهره‌برداری سیاسی کنند. این مورد برای ماندگاری و موفقیت کشوری مثل هندوستان که دارای فرقه‌های گوناگون است اهمیتی حیاتی دارد. باید توجه داشت که هندوستان دارای اکثریتی هندو است و نیز سومین کشور دنیا از نظر جمعیت مسلمانان است. همچنین میلیون‌ها مسیحی و بودایی و گروه‌های زیادی از سیک‌ها، پارسیان و برهمایی‌ها در آن زندگی می‌کنند.

دموکراسی و توسعه اقتصادی

اغلب اوقات ادعا می‌شود که سیستم‌های غیردموکراتیک می‌توانند توسعه اقتصادی بیشتری را سبب شوند. از این عقیده بعضی اوقات به عنوان «فرضیه لی» نام می‌برند که برگرفته از نام صاحب این نظریه لی کوان یو، رهبر و رئیس‌جمهور سابق سنگاپور است. او مطمئناً درست می‌گوید که دیسیپلین در بعضی کشورها (مانند کره جنوبی، سنگاپور و چین پس از تحول اقتصادی) سبب رشد اقتصادی بیشتری نسبت به کشورهای کمتر اقتدارگرا مانند (هندوستان، جامائیکا و کاستاریکا) می‌شود. ولی درعین حال نظریه لی مبتنی بر تجربیاتی پراکنده و غیرعلمی بوده و به جای استفاده از اطلاعات آماری گسترده‌ای که اکنون در دسترس است، از اطلاعات گزینشی و محدود استفاده کرده است. نتایجی که با بهره‌گیری از اطلاعات گزینشی بدست می‌آید را نمی‌توان به همه جا تعمیم داد. به عنوان مثال رشد بالای اقتصادی در سنگاپور و چین نمی‌تواند «دلیل بارزی» باشد بر این که در سیستم‌های اقتدارگرا رشد اقتصادی بیشتر است و برعکس از مثال زیر هم نمی‌توان نتیجه گرفت که دموکراسی سبب رشد بالای اقتصادی می‌شود. به عنوان مثال کشور بوتسوانا نه تنها دارای رکورد رشد اقتصادی در آفریقا، بلکه یکی از بهترین رکوردهای رشد اقتصادی در سراسر دنیا را دارد. درعین حال برای ده‌ها سال مزرعه نمونه و سرسبز دموکراسی در آفریقا بوده است. نتیجه آن که برای بررسی این ادعاها نیاز به مطالعات سیستماتیک و تجربی بیشتری داریم.

در حقیقت هیچ مدرک متقاعدکننده‌ای دال بر این که اقتدارگرایی و سرکوب حقوق سیاسی و مدنی، برای توسعه اقتصادی مفید است، وجود ندارد و واقعیت این است که مطالعات آماری به هیچ عنوان اجازه چنین نتیجه‌گیری و برداشتی را نمی‌دهد. مطالعات تجربی سیستماتیک مانند (مطالعات رابرت بارو یا آدام پرزورسکی) نشان می‌دهد که هیچ‌گونه تعارضی بین حقوق سیاسی و عملکرد اقتصادی وجود ندارد^۱. به نظر می‌رسد رابطه مستقیم بین آنها به شرایط گوناگونی بستگی دارد. بعضی از تحقیقات آماری رابطه منفی و ضعیف و برخی دیگر رابطه مثبت و بسیار قوی را بین آنها نشان می‌دهد. اگر تمام بررسی‌های تطبیقی را با یکدیگر مورد مطالعه قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که نظریه‌هایی که

هیچ گونه رابطه مستقیمی بین دموکراسی و رشد اقتصادی، چه مثبت و چه منفی نمی‌بینند، بسیار محتمل‌تر به نظر می‌رسند. از آنجا که دموکراسی و آزادی سیاسی هر کدام اهمیت خود را دارند، در مورد آنها ابهامی باقی نمی‌ماند.^۳

سؤال درباره رابطه این دو، همچنین به روش‌های بنیادی در تحقیقات اقتصادی نیز مربوط می‌شود. ما نه تنها باید رابطه‌های آماری را زیر نظر داشته باشیم، بلکه باید نگاهی عمیق به تحولاتی که در حوزه رشد و توسعه اقتصادی به وقوع پیوسته نیز بیندازیم.

سیاست‌های اقتصادی و شرایطی که به موفقیت اقتصادی کشورهای آسیای جنوب شرقی انجامید، اکنون به خوبی درک شده است. در حالی که هر کدام از مطالعات تجربی بر جنبه‌های متفاوتی تأکید دارند ولی در مجموع می‌توان سیاست‌های مفید و مورد توافق همگی را چنین بیان نمود: فضای باز برای رقابت، استفاده از بازارهای بین‌المللی، وجود قوانین دولتی برای پاداش دادن به سرمایه‌گذاری و صادرات، در صد بالای باسوادی و آموزش خوب، اصلاحات ارضی موثر و ایجاد فرصت‌های اجتماعی که مشارکت مردم را در توسعه اقتصادی بیشتر کند. هیچ دلیلی ندارد که فرض کنیم این سیاست‌ها با دموکراسی ناسازگاری دارند و حتماً آنها را باید با زور و اقتدارگرایی مانند کره جنوبی، سنگاپور و چین اجرا کرد. در حقیقت مدارک بی‌شماری وجود دارد که نشان می‌دهد برای رشد اقتصادی سریع‌تر نیاز به فضای اقتصادی مسالمت‌آمیز است و سیستم‌های سیاسی سخت‌گیرانه برای این کار مناسب نیست. برای اینکه این آزمون را کامل کنیم باید فراتر از دایره محدود رشد اقتصادی بنگریم و نیازها برای توسعه اقتصادی را در سطحی گسترده‌تر مورد بررسی دقیق قرار دهیم. این بررسی باید شامل امنیت اقتصادی و اجتماعی نیز بشود. در این زمینه باید رابطه بین سیاست و حقوق مدنی را از یک طرف و جلوگیری از فاجعه اقتصادی را از طرف دیگر مد نظر قرار دهیم. داشتن حقوق سیاسی و مدنی به مردم این فرصت را می‌دهد که نیازهای عمومی جامعه را مورد توجه قرار داده و از دولت خود بخواهند که اقدامات لازم را برای تحقق این نیازها انجام دهند. واکنش دولت‌ها به گرفتاری‌های شدیدی که دامنگیر مردم است، مستقیماً بستگی به میزان فشاری دارد که به دولت وارد می‌شود و در اینجاست که استفاده از حقوق سیاسی مانند رای دادن، انتقاد و اعتراض و مشابه آن، می‌تواند تفاوتی واقعی در رفتار گردانندگان دولت ایجاد کند.

من جایی دیگر در مورد این واقعیت سخن گفتم که در تاریخ قحطی‌های وحشتناک در سراسر جهان، هیچ قحطی بزرگی در کشورهای مستقل و دموکراتیک که دارای مطبوعات نسبتاً آزادی بودند، اتفاق نیفتاده است.^۴ مهم نیست که به کجا نگاه کنیم، در هیچ کجا، استثنایی برای این قانون پیدا نمی‌کنیم. قحطی‌های اخیر در اتیوپی، سومالی و سایر رژیم‌های دیکتاتوری، قحطی در سال‌های ۱۹۳۰ در اتحاد شوروی و در چین ۱۹۵۸-۱۹۶۱؛ قحطی در چین ناشی از شکست پروژه «خیزش عظیم به جلو» بود. قحطی در ایرلند و هندوستان زمانی اتفاق افتاد که تحت تسلط بیگانگان بودند. اگرچه چین امروزه وضعیت اقتصادی بهتری از هندوستان دارد، ولی در عین حال هنوز هم در آن (بر خلاف هندوستان) قحطی به وجود می‌آید. در حقیقت بزرگ‌ترین قحطی ثبت شده در تاریخ در سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۶۱ در چین اتفاق افتاد. طی آن بیش از سی میلیون نفر جان باختند و جالب است که سیاست‌های اقتصادی

دولت تا سه سال بعد تصحیح نشد. سیاست‌ها مورد انتقاد قرار نگرفت، برای اینکه احزاب مخالفی در پارلمان نبودند و مطبوعات آزادی وجود نداشتند و انتخاباتی بر اساس سیستم چند حزبی برگزار نمی‌شد. در حقیقت دقیقاً به خاطر عدم وجود چالش بود که سیاست‌های غلط و ناکارآمد حتی پس از کشته شدن میلیون‌ها نفر از مردم ادامه پیدا کردند. همین مطلب را می‌توان در مورد دو قحطی بزرگ معاصر در کره شمالی و سودان نیز گفت. قحطی معمولاً با بلایا و مصیبت‌های طبیعی همراه است و مفسرین معمولاً برای ساده کردن توضیحات درباره علت قحطی به خود حادثه اشاره می‌کنند، مثلاً سیل، علت قحطی در دوران پروژه شکست خورده «خیزش عظیم به جلو» در چین بود و یا خشکسالی در اتیوپی و خوب نبودن محصول غله در کره شمالی را علت قحطی می‌نامند، ولی باید توجه داشت که کشورهای دیگر با حالتی مشابه و حتی بدتر توانستند وضعیت را به خوبی اداره کنند و علت آن هم این بود که دولت مسئول واکنش مناسب نشان داده و به موقع وارد عمل شده بود. از آنجا که قربانیان اولیه قحطی افراد تهی‌دست هستند می‌توان با افزایش دادن درآمد آنها (مثلاً از طریق برنامه‌های ایجاد شغل) دسترسی آنها را به مواد غذایی میسر نموده و مانع مرگ بسیاری شد. حتی فقیرترین کشورهای دموکراتیک دنیا که با سیل، خشکسالی و حشتناک و سایر بلایای طبیعی مواجه بودند، مانند هندوستان در سال ۱۹۷۳، زیمبابوه و بوتسوانا در اوایل سال‌های ۱۹۸۰ توانستند مردم خود را تغذیه کرده و از قحطی جلوگیری کنند. از بروز قحطی‌ها می‌توان به سادگی جلوگیری کرد. مشروط بر آنکه کوشش‌های جدی به عمل آید. دولت دموکراتیکی که با انتخابات و انتقاد احزاب اپوزیسیون و مطبوعات مستقل روبرو باشد، چاره‌ای ندارد جز اینکه دست به این کوشش‌ها بزند و جای تعجب نیست اگر بگویم که قحطی‌ها در هندوستان و در زمان حکمرانی انگلیسی‌ها تا قبل از سال‌های استقلال ادامه داشت. (آخرین قحطی که من به عنوان یک کودک شاهدش بودم در سال ۱۹۴۳ و چهار سال قبل از استقلال بود). این قحطی‌ها به ناگهان با آمدن دموکراسی چند حزبی و مطبوعات مستقل ناپدید شدند.

من درباره این موضوعات در جاهای دیگر نیز بحث کرده‌ام به خصوص در کار مشترکمان با جین درز. بنابراین در اینجا بیشتر به آن نمی‌پردازم.^۵ در حقیقت مسئله قحطی یکی از مهم‌ترین مثال‌ها درباره مزایای دموکراسی است و از بسیاری جهات یکی از ساده‌ترین موارد برای تحلیل نیز می‌باشد. داشتن حقوق سیاسی و مدنی به طور کلی نقش بسیار مهم و مثبتی در جلوگیری از مصیبت‌های سیاسی و اقتصادی ایفا می‌کند. زمانی که اوضاع بر وفق مراد است و همه‌چیز خوب پیش می‌رود، این نقش مهم دموکراسی ممکن است به چشم نیاید ولی اگر اوضاع بهم بریزد، آنگاه است که مزیت‌های سیاسی که سیستم دموکراتیک ارائه می‌دهد، ارزش بزرگ خود را در عمل نشان می‌دهد.

بر این عقیده‌ام که در اینجا درس بزرگی می‌آموزیم. بسیاری از تکنوکرات‌ها پیشنهاد استفاده از مزایای اقتصادی که بازار آزاد ارائه می‌کند را داده و به مزایای سیاسی (که سیستم دموکراتیک تضمین می‌کند)، اهمیتی نمی‌دهند. این پیشنهاد در حقیقت شامل گزینش دستورالعمل‌های عمیقاً غیرمتعادل است. قدرت حمایتی دموکراسی ممکن است در صورتی که اوضاع کشور مناسب بوده و کشور با مصیبتی روبرو نیست، به چشم نیاید، ولی اگر شرایط اقتصادی به هر علتی تغییر کند، آنگاه کشور با خطر عدم امنیت روبرو خواهد شد.

مشکلات اخیر کشورهای شرقی و جنوب شرقی آسیا علاوه بر دلایل دیگر، تاوان حکومت کردن به شیوه غیردموکراتیک را نیز نشان داد. در این مورد به دو دلیل می‌توان اشاره کرد: اول اینکه توسعه بحران اقتصادی در این کشورها (از جمله کره جنوبی، تایلند و اندونزی) رابطه نزدیکی با عدم شفافیت در کسب و کار دارد و به خصوص عدم مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و عدم وجود بحث‌های موثر در این مورد از عوامل محوری شکست برنامه‌های اقتصادی است. دوم اینکه زمانی که بحران اقتصادی به رکود اقتصادی منجر شد، قدرت حمایت‌کننده‌ای که سیستم دموکراسی ارائه می‌کند، مانند نیرویی که در کشورهای دموکراتیک از قحطی جلوگیری می‌کند - در کشور غیردموکراتیکی مثل اندونزی وجود نداشت و گوش شنوایی برای آنها که همه‌چیز خود را از دست داده بودند پیدا نمی‌شد.

اگر رشد اقتصادی مثلاً پنج یا ده درصد در سال بوده و این روند طی چند دهه گذشته، ادامه داشته است و حالا فرض کنید که به ناگهان تولید ناخالص ملی ده درصد سقوط کند، این سقوط ممکن است مسئله مهمی به نظر نرسد. ولی باید توجه داشت که همین سقوط ممکن است در زندگی میلیون‌ها نفر مصیبت به وجود بیاورد، به خصوص اگر ریاضت ناشی از آن بین همه تقسیم نشده و بار آن تنها بر دوش بیکاران و کسانی که وضع مالی خوبی ندارند، گذاشته شود. آنها کسانی هستند که کمتر از همه می‌توانند این شرایط را تحمل کنند. اقبال آسیب‌پذیر در اندونزی ممکن است که به عدم وجود دموکراسی، در شرایطی که همه‌چیز بالا و بالاتر می‌رود، اهمیتی ندهند، ولی صدای آنها از ته چاه کمتر و کمتر به گوش خواهد رسید، تا آنجا که کاملاً ساکت شوند. اگر بار بحران اقتصادی به طور نابرابر تقسیم شود، جای نقش حمایتی دموکراسی در زمانی که بیش از همه به وجود آن نیاز است، خالی است.

عملکرد دموکراسی

من تاکنون اجازه داده‌ام که محتوای این مطلب را منتقدین دموکراسی و به خصوص منتقدین اقتصادی تعیین کنند. من دوباره به انتقادات باز خواهم گشت و مخصوصاً به منتقدین فرهنگی دموکراسی خواهم پرداخت. اکنون وقت آن رسیده که به تحلیل‌های مثبت درباره عملکرد دموکراسی پردازم و مبنای این ادعا را که دموکراسی ارزشی جهانی است، تشریح کنم.

دموکراسی دقیقاً چیست؟ ما نباید دموکراسی را فقط به حکومت اکثریت بشناسیم. دموکراسی نیازهای پیچیده‌تری دارد که مطمئناً شامل حق رای، احترام به نتیجه انتخابات و حمایت از آزادی‌های فردی و احترام به حقوق قانونی و نیز تضمین آزادی بیان و نشر بدون سانسور اخبار می‌باشد. حتی انتخابات نیز می‌تواند عمیقاً ناکارآمد باشد، اگر طرف‌های مقابل فرصتی مناسب برای ارائه برنامه‌های خود نداشته و یا کاندیداها امکان دسترسی به اخبار و بررسی نظرات رقبای خود را نداشته باشند. دموکراسی سیستمی بر اساس مطالبه است و یک سیستم مکانیکی (مانند حکومت اکثریت) نیست که بعد از استفاده کنار گذاشته شود. اگر دموکراسی را از این نظر ببینیم، شایستگی‌های دموکراسی و ادعای ارزش جهانی بودن آن، به مزایای مشخصی برمی‌گردد که از تمرین دموکراسی حاصل می‌شود. در حقیقت دموکراسی از سه جهت متفاوت زندگی شهروندان را غنی و پربار می‌کند. اول اینکه آزادی سیاسی بخشی از

آزادی‌های بشری بوده و داشتن حقوق سیاسی و مدنی بخش بسیار مهمی از زندگی انسان‌ها به عنوان یک موجود اجتماعی محسوب می‌شود. مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی از ارزش‌های ذاتی زندگی بشری است. جلوگیری از مشارکت در زندگی سیاسی جامعه، یکی از محرومیت‌های بسیار بزرگ است. دوم آنچه که من درباره آن قبلاً بحث کردم (در رد این ادعا که دموکراسی با توسعه اقتصادی تعارض دارد)، دموکراسی یک ابزار ارزشمند برای رساندن صدای مردم و خواسته‌های آنها به گوش سیاستمداران است (از جمله نیازهای اقتصادی). سوم تمرین دموکراسی به مردم این فرصت را می‌دهد که از همدیگر فرابگیرند و به جامعه خود کمک کنند و ارزش‌ها و الویت‌های خود را شکل بدهند. این مطلبی است که بیشتر باید درباره آن کار شود. حتی ایده «نیاز» و از جمله «نیاز اقتصادی» محتاج این است که درباره آن بحث شده و اطلاعات، نظرها و تحلیل‌ها مبادله شوند. در اینجا است که دموکراسی اهمیت بسیار سازنده‌ای پیدا می‌کند و علاوه بر ارزش ذاتی آن برای تغییر زندگی مردم، نقش ابزاری آن بستی برای تصمیم‌گیری‌های سیاسی می‌شود. ادعای دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی، این جنبه‌های گوناگون را در نظر داشته است.

تصور و حتی درک اینکه چه چیزی را به عنوان «نیاز» به حساب بیاوریم حتی «نیاز اقتصادی»، ممکن است خود احتیاج به وجود حقوق سیاسی و مدنی در جامعه مورد نظر را داشته باشد، زیرا درک درست از نیازهای اقتصادی، احتیاج به بحث و گفتگو و تبادل اطلاعات دارد که در جامعه‌ای که آزادی بیان در آن وجود ندارد، میسر نیست. جامعه‌ای که این گونه آزادی‌ها و حقوق ناراضیان و حق انتقاد را تضمین می‌کند، بستر اصلی برای آگاه‌سازی و انتخاب بهترین گزینه‌ها را فراهم می‌آورد. این مراحل اهمیت بسیار حیاتی در شکل‌گیری ارزش‌ها و اولویت‌ها دارد. به طور کلی ما نمی‌توانیم اولویت‌ها را به مثابه فرآیندی مستقل از گفتگوی همگانی انتخاب کنیم و این صرف‌نظر از آن است که مبادله افکار و گفتگوی آزاد، مجاز باشد یا نه.

حقیقت این است که به تاثیر گفتگوهای آزاد برای حل مشکلات سیاسی و اجتماعی کمتر بها داده شده است. به عنوان مثال گفتگوهای عمومی نقش مهمی در کاهش نرخ بالای باروری که مشخصه کشورهای توسعه یافته است، داشته است. مدارک زیادی در دست است که نشان می‌دهد کاهش شدید نرخ باروری در ایالت‌های باسوادتر هند نتیجه تاثیر مستقیمی است که گفتگوهای عمومی درباره پیامدهای منفی نرخ باروری بالا بر جامعه و به خصوص بر زندگی زنان جوان داشته است. نتیجه آنکه به عنوان مثال اگر این باور در ایالت کرالا و تامیل نادو در هند به وجود آمده که یک خانواده خوشبخت در دوران مدرن یک خانواده کوچک است حاصل بحث‌ها و مناظرات بیشمار است که برای به کرسی نشاندن این دیدگاه انجام شده است.

اکنون کرالا نرخ باروری برابر ۱/۷ دارد (مانند فرانسه و انگلیس و بسیار کمتر از چین با ۱/۹). جالب است که برای زاد و ولد منع قانونی وجود ندارد و این نتایج عمدتاً حاصل گفتگوهای عمومی و ظهور ارزش‌های جدید است. نرخ بالای باسوادی در کرالا (از تمام استان‌های چین بیشتر است). به خصوص در بین زنان تا حدود زیادی این گفتگوی سیاسی و اجتماعی را امکان‌پذیر ساخت.

مصایب و محرومیت‌ها می‌توانند انواع مختلف باشند. برخی از آنها درمان اجتماعی دارند. تمام

مخمسعه‌های بشری می‌توانند منبع مهمی برای شناخت «نیازهای» ما باشند. ما از هر چیز ارزشمندی به عنوان نیاز نام می‌بریم، مشروط بر آنکه داشتن آن عملی باشد. حتی ممکن است بخواهیم زندگی ابدی داشته باشیم، مانند «میت ری» در «اوپانشاد» که مکالمه معروف سه هزار ساله را با «جنوایاکایا» دارد. اما نمی‌توانیم زندگی ابدی را یک «نیاز» بنامیم، برای اینکه عملی نیست. یکی از مهم‌ترین نیازهای ما برمی‌گردد به بازدارندگی برخی از مصایب و محرومیت‌ها و اینکه چه می‌توانیم درباره آن انجام دهیم. استنباط ما را از عملی بودن (به خصوص عملی بودن در زمینه مسائل اجتماعی)، تا حدود زیادی گفتگوهای عمومی تعیین می‌کند و این گفتگوها نقش اساسی در این مورد دارند. حقوق سیاسی از جمله آزادی بیان و گفتگو، نه تنها نقشی محوری در بروز واکنش اجتماعی نسبت به نیازهای اقتصادی دارند، بلکه سبب درک بیشتر از خود نیازهای اقتصادی نیز می‌شوند.

جهان‌شمولی ارزش‌ها

اگر تحلیل‌های بالا درست باشد، در این صورت ادعای دموکراسی مبنی بر ارزشمند بودن تنها در یک مزیت به خصوص خلاصه نمی‌شود. دموکراسی فضایل بی‌شماری دارد، از جمله، اول: اهمیت ذاتی مشارکت سیاسی مردم و آزادی در زندگی بشر، دوم: اهمیت ابزاری استفاده از مزایای سیاسی برای مسئولیت خواستن از دولت و نیز حساب پس دادن آن و سوم: نقش سازنده دموکراسی در شکل دادن ارزش‌ها و نیز درک جامعه از نیازها، حقوق و وظایف خود. با این شرح مختصر اکنون به انگیزه اصلی این مطلب که چرا دموکراسی یک ارزش جهانی است می‌پردازیم.

برخی ممکن است در مخالفت با این ادعا بگویند که همه افراد با قطعی بودن اهمیت دموکراسی موافق نیستند، به خصوص وقتی که پای رقابت با سایر علایق و پای‌بندی‌های ما به میان آید. باید بگویم که این مسئله حقیقت دارد و در این مورد اتفاق آرا وجود ندارد و بعضی‌ها همین عدم وجود اتفاق آرا را دلیل کافی برای انکار دموکراسی به عنوان ارزش جهانی تلقی می‌کنند. باید بررسی این مسئله را با این سؤال روش‌شناختی شروع کنیم که ارزش جهانی چیست؟ آیا هر چیزی برای اینکه ارزشی جهانی داشته باشد باید رضایت همه را جلب کند؟ اگر این رضایت لازم است در آن صورت پرونده ارزش‌های جهانی کاملاً باید خالی باشد. برای اینکه من حتی یک ارزش نمی‌شناسم، حتی ارزش مهر مادری، که اصلاً مخالفی نداشته باشد.

من معتقدم که برای ارزش جهانی شدن، رضایت جهانی لازم نیست، بلکه معنی ارزش جهانی شدن این است که ممکن است مردم در هر جای دنیا دلیلی برای ارزشمند بودن آن پیدا کنند. زمانی که مهاتما گاندی عدم خشونت را ارزش جهانی می‌نامید منظورش این نبود که همه مردم دنیا باید بر اساس این ارزش عمل کنند، بلکه امیدوار بود که مردم نکات مثبت و قابل قبولی در آن پیدا کنند. به همین سیاق رابیندرانات تاگور (نویسنده هندی) معتقد بود که «آزادی اندیشه» یک ارزش جهانی است و منظور او البته این نبود که این ادعا توسط همه پذیرفته شده، بلکه ممکن است مردم دلیل قابل قبولی برای پذیرفتن آن پیدا کنند. دلیلی که او با تلاش زیاد آن را کشف، عرضه و منتشر کرده بود. آنچه تاکنون فهمیده‌ایم این است که ادعای ارزش جهانی کردن برای هر چیزی مستلزم تحلیل‌های مشروط است. مثلاً مردم

ممکن است در ادعای مربوطه نکات مثبتی را پیدا کنند که قبلاً درباره آن فکر نکرده بودند. بنابراین ادعای ارزش جهانی قائل شدن برای هر موردی از جمله دموکراسی، دارای پیش فرضی ضمنی است و به نظر من در رابطه با این فرض ضمنی بود که بیشترین نگرش و حرکت به سوی دموکراسی در قرن بیستم اتفاق افتاد. تصور دموکراسی برای کشوری را بکنید که قبلاً هرگز نداشته است و مردمی که هنوز در عمل فرصت آن را نیافته‌اند که دموکراسی را تمرین کنند. فرض بر آن است که اکنون این مردم در آن مشارکت کرده و زمانی که به صورت یک واقعیت در زندگی آنها درآید، آن را تایید هم می‌کنند. در قرن نوزدهم این تصور وجود نداشت. احتمالی که در قرن نوزدهم بسیار طبیعی به نظر می‌رسید (آن را قبلاً پیش فرض نامیدیم)، به نحو بسیار رادیکالی در قرن بیستم تغییر کرد.

باید به این نکته توجه کرد که این تغییرات تا حدود زیادی بر مبنای مطالعه تاریخ قرن بیستم است. به موازات آن که دموکراسی گسترش می‌یافت، هواداران آن هم افزایش پیدا می‌کردند، نه اینکه کمتر شوند. دموکراسی از اروپا و آمریکا شروع شد و به عنوان یک سیستم حکومتی به سواحل دور دست رسید. جایی که با مشارکت و پذیرش انبوه مردم مشتاق روبرو شد. مهم‌تر از همه اینکه زمانی که یک دموکراسی سرنگون می‌شد، موجی از مخالفت‌ها برمی‌خواست، علیرغم آن که مخالفین به نحو وحشیانه‌ای سرکوب می‌شدند. بسیاری از مردم جان خود را به خطر می‌انداختند و برای برگرداندن دموکراسی مبارزه می‌کردند. بعضی ممکن است که با ایده دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی مخالف باشند و استدلال‌شان هم عدم اتفاق آرا نیست، بلکه نوعی مغایرت منطقه‌ای را عنوان می‌کنند. این تعارض‌ها به زعم آنها برخی اوقات به میزان فقر در بعضی کشورها برمی‌گردد. براساس این استدلال، آنچه برای مردم فقیر اهمیت دارد و برای آن دلیل هم دارند، نان است نه دموکراسی. این استدلال که بارها تکرار شده است از دو جنبه مختلف سفسطه‌آمیز است.

اول آن که همان‌گونه که قبلاً بحث شد، نقش حمایت‌کننده دموکراسی به خصوص برای فقرا بسیار مهم است. این رویکرد به روشنی درباره قربانیان بالقوه قحطی که با گرسنگی روبرو هستند، کارایی دارد و همچنین بی‌نویانی که از پله‌های نردبان اقتصادی در بحران‌های مالی فروافتاده‌اند نیز از آن بهره می‌برند. مردمی که دارای نیاز اقتصادی هستند، همچنین نیازمند این هستند که به لحاظ سیاسی صدایشان شنیده شود. دموکراسی جنس لوکسی نیست که در انتظار بماند تا با اقبال عمومی مواجه شود.

دوم آن که دلیلی وجود ندارد که اگر به مردم فقیر فرصت انتخاب داده شود، دموکراسی را نپذیرند. لازم است یادآوری کنم که یکی از دولت‌های سابق هندوستان در نیمه دهه هفتاد کوشید تا با استدلالی مشابه، حالت اضطراری را توجیه کرده و آزادی‌های سیاسی و مدنی را متوقف کند و برای این منظور انتخاباتی را برگزار کرد که مردم را دچار تقسیم‌بندی و اختلاف کرد. در آن انتخابات سرنوشت‌ساز که اساس آن بر توقف آزادی‌های سیاسی و مدنی بود، مردم این ایده را به کلی رد کردند و نشان دادند که حتی در یکی از فقیرترین کشورهای دنیا اعتراض آنها در برابر توقف آزادی‌های اولیه سیاسی و مدنی، کمتر از شکایت آنها درباره محرومیت‌های اقتصادی نیست. مدارک و شواهد کاملاً علیه این نظریه است که مردم فقیر اهمیتی به آزادی مدنی و سیاسی نمی‌دهند.

مطالعه مبارزات آزادی‌خواهانه در کره جنوبی، تایلند، بنگلادش، پاکستان، برمه، اندونزی و

کشورهای دیگر در آسیا نیز به نتایج مشابهی می‌انجامد و باز هم مشابه با آن، زمانی که در آفریقا به طور گسترده‌ای از آزادی‌های سیاسی ممانعت به عمل آمد، جنبش‌های گسترده‌ای برای اعتراض به این سرکوب‌ها ظهور کردند.

مسئله تفاوت‌های فرهنگی

بحث دیگری در دفاع از به اصطلاح «تفاوت‌های بنیادی منطقه‌ای» نیز وجود دارد. این بحث درباره شرایط اقتصادی نیست، بلکه درباره تفاوت‌های فرهنگی است. شاید یکی از معروف‌ترین این ادعاها، نظریه به اصطلاح «ارزش‌های آسیایی» باشد. در این نظر ادعا می‌شود که آسیایی‌ها به طور سنتی نظم و انضباط (دیسپلین) را ارزش می‌دانند و نه آزادی سیاسی را. طبق این نظریه، مردم در این کشورها به دموکراسی نگاه مشکوکی دارند. من این مطلب را به تفصیل در سخنرانی یادبود مورگانو در شورای کارنگی درباره اصول اخلاقی و رویدادهای بین‌المللی شرح داده‌ام.^۷

پیدا کردن مبنایی برای این ادعای روشنفکرانه در تاریخ فرهنگ‌های آسیایی کار بسیار مشکلی است. به خصوص اگر نگاهی به سنت‌های کلاسیک هندوستان، خاورمیانه، ایران و سایر کشورهای آسیایی بیندازیم. به عنوان مثال یکی از قدیمی‌ترین بیانه‌هایی که از تکثرگرایی و عدم تعصب و وظیفه دولت برای حمایت از اقلیت‌ها با تاکید سخن می‌گوید، مربوط به کتیبه‌های آشوکا، امپراتور هند است که به سیزده سال قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد. البته آسیا منطقه بسیار وسیعی است و شصت درصد جمعیت دنیا را دارد و عمومیت دادن به چنین جمعیت عظیمی، کار آسانی نیست. بعضی اوقات طرفداران «ارزش آسیایی» نگاه اولیه خود را معطوف به شرق آسیا و مناطقی کردند که این تئوری در آن مناطق، مصداق بیشتری دارد. فرضیه آنها برای نشان دادن تفاوت بین غرب و آسیا، بر سرزمین‌های شرق تایلند تمرکز دارد. برخی مدعی‌اند که بقیه آسیا نیز شبیه این مناطق است. ما باید ممنون لی کوان یو باشیم که چنین به روشنی این نظریه را توضیح می‌دهد (برای روشن کردن ابهاماتی که در نوشته‌های مبهم و مغشوش مربوط به نظریه وجود دارد)، او می‌گوید: تفاوت اساسی بین نگاه غرب به جامعه و دولت‌های شرق آسیا وجود دارد. وقتی می‌گوییم شرق آسیا کشورهایی چون کره، ژاپن، چین و ویتنام مد نظر است که با کشورهای آسیای جنوب شرقی که مخلوطی از نژادهای هندی و چینی هستند متفاوت است. اگر چه هندی‌ها نیز بر ارزش‌های مشابهی تاکید دارند.^۸ شرق آسیا خود نیز گوناگونی عجیبی دارد و نه تنها تفاوت‌های فراوانی بین کشورهای ژاپن، چین، کره و بقیه کشورهای منطقه وجود دارد، بلکه تفاوت‌های بارزی در میان مردم خود آن کشور نیز پیدا می‌شود. کنفسیوس مفسر قابل قبول ارزش‌های آسیایی است، ولی او تنها کسی نیست که در این کشورها نفوذ روشنفکرانه دارد.

در ژاپن، چین و کره برای مثال سنت بسیار قدیمی و گسترده بودایی وجود دارد که در طول هزار و پانصد سال بسیار قدرتمند بوده است. البته مسیحیت نیز نفوذ قابل ملاحظه‌ای دارد. هیچ‌گونه نظم و هماهنگی درباره برداشت از مقوله آزادی در این فرهنگ‌ها وجود ندارد. علاوه بر همه اینها، کنفسیوس هرگز پیشنهاد تابعیت کورکورانه از دولت را نداده بود. هنگامی که زیلو از او پرسید که «چگونه به شاهزاده خدمت کنم» او پاسخ داد (جوابی که سانسورکنندگان رژیم‌های اقتدارگرا را ممکن است به

اندیشه وادار کند) «به او حقیقت را بگو حتی اگر به او بر بخورد»^۹. کنفسیوس مخالف کشگری محتاطانه و همراه با ملاحظه کاری نبود، ولی مخالفت با دولت را هم پیشنهاد نمی کرد. (به صورت تاکتیکی، اگر لازم بود). «زمانی که دولت در مسیر خوبی پیش می رود با شهادت سخن بگوئید و با شهادت عمل کنید و زمانی که دولت راهش را گم می کند با شهادت عمل کنید و به آرامی سخن بگوئید»^{۱۰}. در حقیقت کنفسیوس به این حقیقت اشاره می کند که دو ستون اصلی عمارت تخیلی ارزش های آسیایی «وفاداری به خانواده» و «اطاعت از دولت» با هم دیگر می توانند در تضاد جدی باشند. بسیاری از طرفداران ارزش های آسیایی نقش دولت را ادامه نقش خانواده می دانند، اما کنفسیوس می گوید می تواند بین این دو تنش به وجود آید. فرماندار «شی» به کنفسیوس گفت: در بین مردم من مردی است با کمال و استوار، زمانی که پدرش گوسفندی دزدید، او را تقبیح کرد. کنفسیوس جواب داد: در بین مردم من مردان با کمال به نحو دیگری رفتار می کنند. پدر جرم های پسر و پسر جرم های پدر را لاپوشانی می کند و کرامت این است که آنها انجام می دهند»^{۱۱}.

تعریف یک سویه ای از ارزش های آسیایی مبنی بر اینکه این ارزش ها با دموکراسی و حقوق سیاسی ناسازگاری دارند، ظرفیت انتقاد موشکافانه را ندارد. من فکر می کنم که انتقاد من از این عقاید نباید به دلیل این باشد که چرا هیچ پژوهشگری از این عقاید دفاع نکرده است، برای اینکه این عقاید توسط پژوهشگران مطرح نشده بلکه مدعیان آن رهبران سیاسی و سخنگویان رسمی و یا غیررسمی دولت های اقتدارگرا هستند. اگر چه جالب است بگویم که وقتی ما پژوهشگران کارهای سیاستمداران عملگرا را غیرعملی می بینیم، آنها هم در عوض می توانند همین نظر را نسبت به کارهای ما داشته باشند.

پیدا کردن نوشته های اقتدارگرایان در سنت های آسیایی کار دشواری نیست و البته پیدا کردن این گونه نوشته ها در غرب دوران کلاسیک هم کار سختی نیست. کافی است نگاهی به نوشته های افلاطون و آکویناس بیندازیم تا ببینیم که طرفداری از نظم و انضباط (دیسپلین) تنها مختص آسیایی ها نیست. رد کردن این باور که دموکراسی یک ارزش جهانی نیست، تنها و به صرف این که نوشته هایی در آسیا می توان پیدا کرد که درباره دیسپلین نوشته شده، مانند این است که تنها به دلیل نوشته های افلاطون و آکویناس، دموکراسی را شکل طبیعی حکومت کردن در اروپا و آمریکا ندانیم. (بگذریم از تعداد زیادی از نوشته های قرون وسطی که در ستایش تفتیش عقاید نگاشته شده است).

با توجه به تجربه ای که از نبردهای سیاسی دوران معاصر مخصوصا در خاورمیانه داریم، از اسلام تصویری ارائه داده شده که به طور بنیادی متعصب بوده و با آزادی های فردی دشمنی دارد. اما وجود طیف های گوناگون و سنت های متفاوت در مورد اسلام هم صادق است. در هندوستان اکبر مانند بقیه شاهان مغول (اورنگ زیب مستثنی است)، مثال خوبی برای تئوری تساهل و تسامح در مذهب و سیاست است. شاهان ترک نیز بیشتر از همتایان اروپایی خود اهل تساهل و تسامح بودند. مثال های زیادی را نیز می توان از بین حاکمان قاهره و بغداد آورد. در حقیقت در قرن دوازدهم پژوهشگر بزرگ یهودی، موسی بن میمون از اروپا (جایی که زاده شده بود)، به خاطر یهودآزاری گریخت و به قاهره رفت و در آنجا با مدارا و سعه صدر با او رفتار شده و مورد حمایت سلطان صلاح الدین قرار گرفت. گوناگونی در بسیاری از فرهنگ های دنیا وجود دارد و تمدن غرب هم از این مورد مستثنی نیست. پیروز شدن

دموکراسی در غرب مدرن تا حدود زیادی نتیجه همگرایی و توافقی بود که از دل عصر روشنگری و انقلاب صنعتی بیرون آمد و مشخصاً در قرن گذشته اتفاق افتاد. اگر این پدیده را به صورت التزام تاریخی غرب به دموکراسی در هزاره گذشته ببینیم و سپس آن را با سنت‌های غیر غربی مقایسه کنیم، (هر کدام را یکپارچه بدانیم)، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم. این تمایل به ساده‌سازی مسائل نه تنها در بین بعضی از سخنگویان دولتی در آسیا بلکه در نوشته‌های بعضی از بهترین پژوهشگران غربی نیز به چشم می‌خورد. به عنوان مثال بگذارید از بین نوشته‌های یکی از پژوهشگران سرشناس که کارهایش از بسیاری جهات دیگر تاثیرگذار بوده مثالی نقل کنم، ساموئل هانتینگتون و نظریه برخورد تمدن‌های او. نظریه‌ای که از ناهمگونی‌های درون هر فرهنگ، شناخت نامناسبی ارائه داده است. نتیجه مطالعات او این است که «مفهوم فردگرایی و سنت حقوق و آزادی‌های سیاسی تنها در جوامع غربی وجود دارد که «منحصر به جوامع متمدن» است»^{۱۲}. هانتینگتون همچنین بر این عقیده است که «مشخصه اصلی غرب و آنچه آن را از دیگر تمدن‌ها متمایز می‌سازد، جلوتر از تاریخ بودن و مدرن بودن آن است». از نظر او «غرب مدت‌ها قبل از اینکه مدرن شود، غرب بوده است»^{۱۳}. این گونه نظریه‌ها است که به نظر من در برابر موشکافی‌های نقادانه تاریخی دوام نخواهند آورد.

هرگونه کوشش از سوی سخنگویان دولتی در آسیا که بخواهند به اصطلاح «ارزش‌های آسیایی» را با نوع غربی‌اش مقایسه کنند، به نظر من با کوششی مشابه از طرف روشنفکران غربی روبرو خواهد شد که می‌خواهند همین مقایسه را از طرف دیگر انجام بدهند. حتی اگر هر کنش آسیایی با یک واکنش غربی مواجه شود، باز هم هر دوی آنها با هم حقیقتاً نخواهند توانست خدشه‌ای به این ادعا که دموکراسی یک ارزش جهانی است وارد کنند.

این بحث به کجا تعلق دارد؟

من کوشیدم که موارد مربوط به دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی را دسته‌بندی کنم. ارزش دموکراسی شامل اهمیت ذاتی آن در زندگی بشری، نقش ابزاری آن در خلق مزیت‌های سیاسی و عملکرد سازنده آن در شکل‌گیری ارزش‌ها (و نیز درک درست و عملی از نیازها، حقوق و وظایف) است و باید توجه داشت که این مزایا مشخصاً منطقه‌ای نیستند و از دیسیپلین هم طرفداری نمی‌کنند. به نظر می‌رسد که عدم تجانس ارزش‌ها در اغلب و شاید همه فرهنگ‌ها وجود داشته باشد. انتخاب‌های ما را مسائل فرهنگی، نه سلب کرده و نه آنها را تحمیل می‌کند.

باید به نقش کارکردی دموکراسی بسیار توجه کرد، مشخصه‌ای که دموکراسی در دنیای معاصر به آن بستگی دارد. به نظر من، مبانی نظریه دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی، به راستی محکم بوده و شرایط منطقه‌ای نیز بر آن اثری ندارد. ادعای دموکراسی به عنوان یک ارزش جهانی نهایتاً به قوت استدلالی برمی‌گردد که برای اثبات آن به کار می‌بریم و این دقیقاً موردی است که باید محور مباحثات قرار گیرد. این نظر را نمی‌توان تحت عنوان تابوهای فرهنگی رد کرد و یا آن را بخشی از تمدنی دانست که گذشته‌ها بر ما تحمیل کرده است.

پانویست‌ها

۱. در رمان «نظر، نظر مخالف»، نوشته آلدوس هاکسلی، بهانه مناسبی برای یک خیانت کار بود که به همسرش گفته بود برای مطالعه درباره هندوستان قدیم به لندن و به موزه بریتانیا می‌رود و حال آنکه پیش معشوقه‌اش می‌رفت.
۲. آدام پرژورسکی، «دموکراسی پایدار»، کمبریج، دانشگاه کمبریج، ۱۹۹۵؛ رابرت جی بارو، «بازار و انتخاب در جامعه آزاد»، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۹۶.
۳. من مطالعات تجربی و ارتباط‌های اتفاقی را به تفصیل در کتاب خودم، «توسعه به عنوان آزادی» (نیویورک، آلفرد ای. نوپف، ۱۹۹۹) شرح داده‌ام.
۴. رجوع کنید به «توسعه: اکنون کدام راه؟»، ژورنال اقتصادی ۹۳، دسامبر ۱۹۸۳؛ «منابع، ارزش‌ها و توسعه»، کمبریج، ماساچوست، دانشگاه هاروارد، ۱۹۸۴؛ مطلب من، «منطق و انتخاب اجتماعی»، مارس ۱۹۹۵؛ همچنین جین درز و آمارتیا سن، «گرسنگی و کنش عمومی»، آکسفورد، ۱۹۸۷؛ فرانسیس دسوزا، «گرسنگی در سکوت: گزارشی از قحطی و سانسور»، لندن، ۱۹۹۰؛ ناظرین حقوق بشر، «حقوق بشر نامرئی: رابطه بین سیاست و حقوق بشر با نجات و رهایی و گذران و فقر»، نیویورک، ۱۹۹۲؛ صلیب سرخ جهانی، «گزارش فجایع در دنیا»، ۱۹۹۴.
۵. درز و سن، گرسنگی و کنش عمومی.
۶. کتاب من، «تاگور و هندوستان» را ببینید؛ نیویورک، ۱۹۹۷.
۷. آمارتیا سن، «حقوق بشر و ارزش‌های آسیایی»، سخنرانی و یادبود مورجتا در شورای کارنگی، اصول اخلاقی و رویدادهای بین‌المللی، ۱۹۹۷.
۸. فرید زکریا، «فرهنگ تقدیر است»: گفتگو با لی کوان یو، فارین افیرز ۷۳، مارس ۱۹۹۴.
۹. منتخب کنفسیوس، ترجمه سیمون لیز (نیویورک، ۱۹۹۷) ص ۱۴، ۲۲، ۷۰.
۱۰. منتخب کنفسیوس، ص ۱۴، ۳، ۶۶.
۱۱. منتخب کنفسیوس، ص ۱۳، ۱۸، ۶۳.
۱۲. ساموئل هانتینگتون، «برخورد تمدن‌ها، بازسازی نظم جهانی»، نیویورک، ۱۹۹۶.
۱۳. هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها، ص ۶۹.

